

فرشته‌ای در زمین

(۱)

پیک آسمانی

هروقت فرصتی بدست می‌آورد؛ با مردم صحبت میکرد، و مردم نیز اواسط عجیبی بسختی گوش می‌دادند؛ زیرا سخنان او همه تازه بود؛ میگفت متداین پرسید: «این جسمه‌های بی‌جان راستاش نکنید، دخترهای معسوم خود را با عشاق خاک تیره نفرستید، دروغ نگویید؛ وفای بهمد را واجب شمرد؛ اصلا او کاش این بود، کفنه‌ها در هر زمان مخصوص آنها که جمع بیشتری می‌دید، بمیانشان رفته و آیات خدای را بر آنها فرو می‌خواند.

آزاد نیز همیشه در اطراف نشسته بود؛ هزار بار و متداین سخنان و علی (ع) و ابوبکر و عمر و عباس بن عبدالمطلب و حمزه، اطرافش بودند. عده‌ای تماشاگر هم جمع می‌کردند؛ تری با طرف آنها بود، و به بیانات خدایش که گاهی از ملکوت آسمانها و هشتاد و زمانی از عذابهای دردناک جهنم و سله‌های سوزنده آن سخن میگفت، گوش می‌دادند؛ عده‌ای می‌نوشتند؛ و در پیشگاه منطق آسمانی او که روحی حیات بخش در جسمی جانان می‌دیدند، نشسته و شاید هم عده‌ای با لبخند تسخر از او دور میشدند، آنها که قلبشان میانه‌هاشان مانند کوه‌های منگه سخت بود.

گاهی در میان جمع حالش بر او عارض میشد، و سخن خود را قطع میکرد، راه آسمان را در پیش میگرفت و یا اینکه موجوداتی نامرئی آسمان بسویش می‌آمدند.

لرزش خلیفاندام مقدس را فرامیگرفت، دانه‌های درشت عرق بیان من و آریه‌های درخشانی که بر سینه‌ی بید صدف، فلطآن باشد، بروی پیشانی نازند و تا جاکش جاری میشد،

این‌ها را کش سنگین شده و پرنجه که نزدیک تر بود تکیه میکرد؛ گم کم از خود بیخود شد، و با آنی دیگر سیر میکرد، عالمی گمراه چیز عجیبی در آن با خطوطی بر حسته دروش ثبت شده بود و تنها پنهان در آن حالت می‌توانست آن خطوط را ببیند؛ و با اینکه برایش بی‌حواس بود، آن حالت (محمد ص) با تمام امر از جهان آشنایند؛ و همه چیز را با تعلیم می‌دادند، و قرآن (و که سبانی را دچار گفتنی کرده، محسوسان حالات اشتعاسی اوست، خودش آن حالت را حالت روحی مینامید، که مانیز بان مستقیم در آن روز پارچین حالتی با دست ناز و بازم نوای روح پرور جبرئیل، فرستاد محسوس عباد را؛ که از ملکوت آسمان برای رسالت بازگشته آمده بود؛ می‌شدند، جبرئیل گفت: ای محمد؛ خدای بزرگ سلامت عرض کند و میفرماید؛ باید تا چهل روز از خدیجه کناره‌گیری کنی

جبرئیل بیام جدارا بر محمد فرسواد؛ راه آسمانها را در پیش گرفت؛ او رفت؛ و پیغمبر در باره بحال عادی و همیشه خودی رفت. همه منتظر بودند که آیات وحی شده را بر آنها فرو خواند؛ چه آنکه او عادت داشت بلافاصله پس از حالت وحی؛ آیاتی را که با هم می‌رفتند، خواند و سنگاه درون و بوسینه جبرئیل در یافت داشته بر مردم فرو خواند؛ و آنها نیز در تنه‌ی آن آیات بی‌تاب بودند، مقالات او را سرچشمه سعادت و خدای روح خود میدادند؛ چه بسیار اشعاسی که قطب‌نمایان چند سله از آیات آسمانی؛ بکسر روح صیبت را از دست داده و در پیشگاه مقدس تسلیم میشدند؛ و این آیات تنها سرمایه و اصله‌ها و در روزهای نخست روزگاری‌های بعد از آن بوده‌اند.

در آن روز پس از حالت وحی؛ چیزی جز سکوت از پیغمبر مشاهده نداشت، سکوتی که بهمه راه طالع‌انداز خود اندوه شده صراحت بود.

می‌نوشتند؛ این دستور آسمانی بر پیغمبر کرمانی اسلام خیلی سخت و گران آمد؛ دوری و حیران، آنها از خدیجه، خدیجه‌ایکه چون ستاره سحر در آسمان زندگی او میدرخشید، خدیجه‌ایکه در نخستین روزیست، انوار ملکوتی نبوت را در چهره او مشاهده کرده و او را با این مقام تعجب گفته است؛ خدیجه‌ایکه دست در پر سینه‌ی آنمه خواستگاران تو رفتند و مشخص زده‌واز میان آنمه تروت و فرود تنها بدریشی دلخوش کرده؛ و تمام آمال و آرزوهای رنگین خود را در وجود او متسرکز می‌بیند.

بعضی می‌گویند؛ در زن همچون آسمان بی‌اراست، جوش و سروش دارد؛ تلون‌دانه،

یکساعت از نورضا و محبت . شاداب و خرم است . ساعتی بعد : ازابهای تیره کینه وی وفائی سیاه و کدر میشود . روح او همیشه مضطرب و دلرزان است ؛ احساسات بیش از عقل بر او حکومت می کند . درست مانند کودک . بایک حرف میخندد ؛ باحرف دیگر بگریه می آید . بگناهی کوچک کینه‌ای بزرگ بدل می گیرد . و ممکن است در راه کینه‌توزی ؛ همه چیز حتی خودش را هم بخون و آتش بکشد .

افق رنگی زندگی او همیشه دستخوش تیر است زمانی چنان پایند باسول دینی میشود که حتی سخراتی نیزین مسائل را بصورت ناموس مقدس در مغز جا می دهد . و زمانی آنچنان بی بند و بار میگردد که از شیطان هم چند گامی جلوتر میزند .

دلی بسیار میشود از میان همین طبقه ؛ زمانی ظهور می کنند که آنچنان پاک و با فضیلت و دارای قدرت روح و فوت ایمان میشوند که باید گمت ؛ فرشتگانی هستند که فقط برای چند روزی از بیست خدا فرار کرده و برای نشان دادن مظاهر سفا و پاکی و فضیلت بیشتان . میان آدمیرادگان آمده اند .

و حدیجه از آنها بود .

آیا فرشته‌ای را رنجاندن ، کاخ امید و آرزوهای طلایی او را که تنها بوجودی کمتر بسته است ؛ ویران نمودن کار صحیحی است ؟
چه باید کرد ؟

شاید خدا خواسته که زندگی بیکان فرشتگان دنیا ، توأم با رنج و غم و اندوه باشد . باید همچون شمع بسوزند و در پرتو پر فروغ سوزندگی خود ، جهانی را روشن کنند . و حدیجه سرآمد خوبان است .

او نیز باید برای چند صبحی ؛ در پرتو آتش هجران و دوری از پیغمبر بسوزد . تازه است برای بوجود آمدن شمع درخشان دیگری ، که باید جهان را روشن و درخشان کند . مهیا شود .

پیغمبر تصمیم گرفت دستور آسمانی را مست به بر کناری موقت از حدیجه اجرا کند ؛ و کرد .
نام نام ؟